

به یاد مرحوم غلامرضا خسروی، زندانی سیاسی که اعدام شد

خون ناحق دست از دامان قاتل بر نداشت دیده باشی لکه های دامن قصاب را

(بیدل رح)



غلامرضا خسروی، زندانی سیاسی اعدام شد

02 ژوئن 2014 میلادی 12 - خرداد 1393 خورشیدی

سیستم سیاسی جمهوری اسلامی و مسئله ملی در ایران

(مجیدحقی)



مجید حقی

جمعیت در حدود هشتاد میلیونی ایران از ملل، اقوام، ادیان و زبانهای گوناگونی تشکیل شده است. حکومت ایران کماکان بشیوه‌ای متمرکز تحت سلطه ناسیونالیزم فارسهاست. در حالیکه فارسها کمتر از ۵۰ درصد جمعیت ایران را تشکیل میدهند. مردم ایران به زبانهای فارسی، ترکی آذری، کردی، عربی، بلوچی و ترکی ترکمنستانی صحبت میکنند. دین رسمی در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی اسلام و شیعه اثنی عشری است.

بعد از انقلاب ۱۹۷۹ و با تاسیس نظام جمهوری اسلامی ایران به رهبری آیت الله خمینی آتش خشونتها علیه اقلیتهای ملی در ایران شعله‌ورتر شد. آیت الله خمینی در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ با صدور حکم جهاد علیه کردها، جنگ ویرانگری را در جنبه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی علیه مردم کردستان در ایران آغاز کرد، که این جنگ تاکنون نیز علیه کردها به اشکال مختلف ادامه دارد. در آنزمان تنها خواست کردها از رژیم ایران کسب حق خودمختاری سیاسی در چهارچوب ایران بود.

این مقاله به بررسی حل مسئله ملی در ایران میپردازد. مقاله به شیوه زیر طراحی شده است: بخش دوم نگاهی کوتاه هی به سیستم سیاسی ایران و قانون اساسی این کشور میباشد. بخش سوم نگاهی دارد به دموگرافی مردم ایران و بخش چهارم به مسئله ملی در ایران میپردازد. بخش پایانی در مورد فدرالیسم چند ملیتی بر مبنای جغرافیای ملیتی (اتنیک) است که دربرگیرنده یکی از راهلهای پیشنهادی برای و حفظ یکپارچگی و دموکراسی در ایران است.

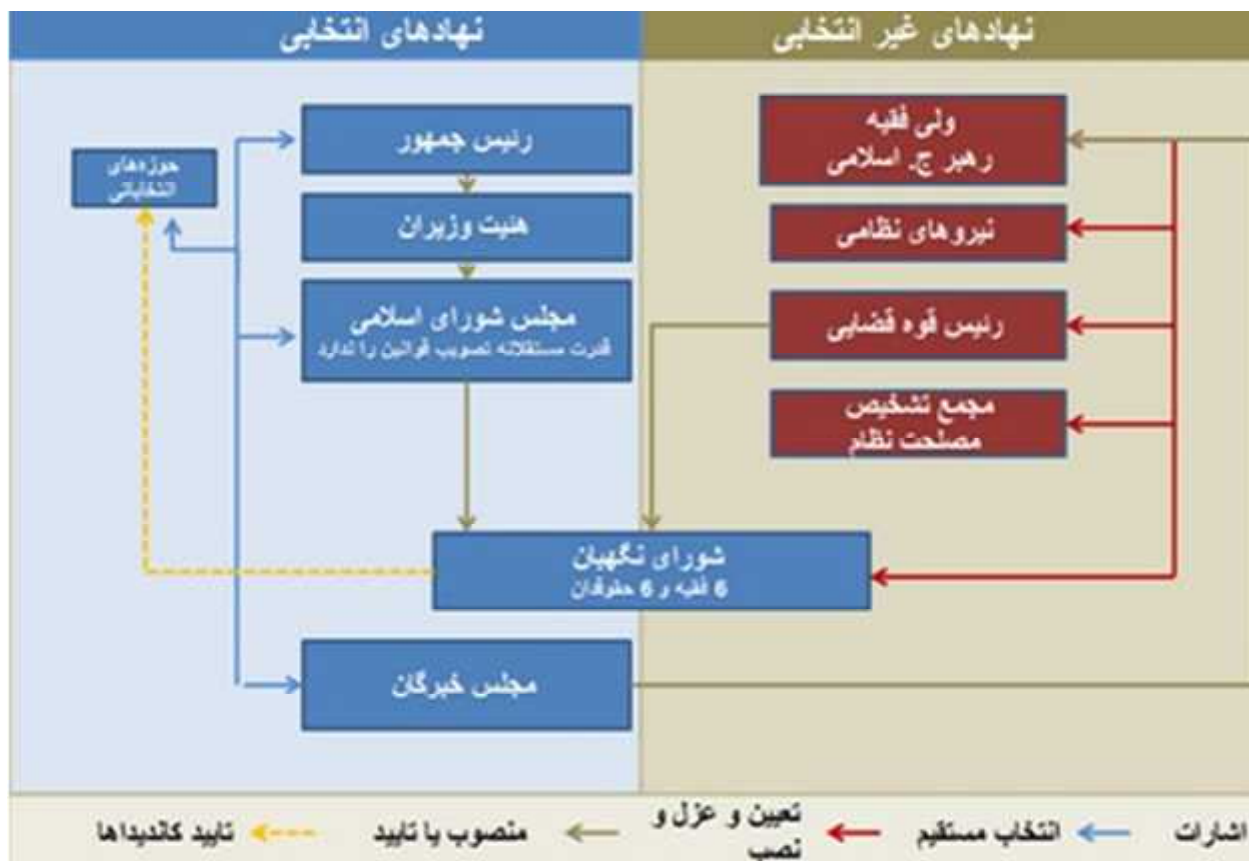
سیستم سیاسی ایران

آیت الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی بالاترین و قدرتمندترین مقام سیاسی در ایران میباشد. در رژیم پیشین قدرت سیاسی کشور در دست محمد رضا شاه پهلوی بود که وی نیز بسان سران جمهوری اسلامی خود را سایه خدا بر زمین میدانست. حکومت پهلوی در برنامه‌ای تحت عنوان "تمدن بزرگ ایرانی" بدنبال حذف و آسیمیلیسیون ملل و اقوام تشکیل دهنده ایران و تبدیل به فارس کردن ملل ساکن ایران بود، که هدف آن ایجاد یک ملت واحد با یک زبان و تحت حاکمیت شاه بود. فساد سیاسی و اقتصادی حکومت شاهنشاهی موجبات انقلاب ۱۹۷۹ شده را پدید آورد و حکومت سلطنتی سرنگون شد. انقلاب سال ۱۹۷۹ همه افشار و طیفهای سیاسی و ملی ایران را جهت سرنگونی حکومت دیکتاتوری پهلوی و جایگزینی حکومتی دموکراتیک حول شعار سرنگونی این رژیم متحد کرد. انقلاب مردم ایران توسط خمینی و عواملش غصب گردید و تحت رهبری و نقش کاریزماتیک آیت الله خمینی همه خواستهای دموکراتیک و جمهوری خواهی توسط ارتجاع مذهبی به غارت برده شد. قانون اساسی که تحت رهبری خمینی طراحی و به تصویب رسید، نوید ایجاد یک مجلس مردمی و انتخاب رئیس جمهور از طریق انتخابات مستقیم را می داد، ولی در مقابل با تاسیس شورای نگهبان و وضع مقررات گزینش کاندیداتوری داوطلبان انتخاباتی مجلس و رئیس جمهوری، حق انتخاب عملاً از مردم گرفته شد. همچنین منتخبین به این مناسبت باید از پیروان مذهب رسمی کشور یعنی فقهای شیعه اثنی عشری و باورمندان به اصل ولایت فقیه باشند (ماده سیزده قانون اساسی).

سیستم پیچیده سیاسی جمهوری اسلامی دارای عناصر دینی است که بدور از حداقل ویژگیهای دموکراتیک میباشد. شبکه‌ای از مردان انتصابی که تصمیم گیریهایی در سطح بالا را تحت رهبری آیت الله خامنه‌ای در دست گرفته و همه تصمیمات و مصوبات دولت و مجلس باید از فیلتر عوامل مذکور بگذرد.

برغم رقابتهای درون حکومتی و وجود اکثریت اصلاح طلب در سال ۱۹۹۷، ۱۹۹۹ در مجلس شورای اسلامی، بدلیل تبعیت این مجلس از اوامر ولایت فقیه، مجلس شورای اسلامی نتوانست اصلاحات چشمگیری در جهت تصویب قوانینی مبنی بر آزادی بیان، آزادی تشکلهای سیاسی و صنفی و تعریف زندانی سیاسی انجام دهد. پس از انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۵ و به قدرت رسیدن احمدی نژاد عملاً هم مجلس شورای اسلامی و هم نهاد اجرایی این رژیم توسط جناح محافظه‌کاری رژیم کنترل میشد. بدین ترتیب علاوه بر ایجاد موانع جهت اصلاح قوانین آزادیهای اساسی، رغبتی نیز به انجام چنین کاری نداشت.

طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، کلیه مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری فرهنگی، نظامی، سیاسی و ... باید بر اساس موازین اسلامی باشد. نمودار زیر چگونگی تقسیم قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی را نشان میدهد:



نمودار ۱: نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران

ولی فقیه در جمهوری اسلامی بالاترین مقام سیاسی کشور میباشد که روسای سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه عملاً توسط او تعیین میشوند. نمایندگان مجلس خبرگان مجلس خبرگان که با رای مستقیم مردم انتخاب شده‌اند صلاحیت تعیین رهبری را دارند. کاندیداهای انتخاباتی مجلس خبرگان باید از طرف شورای نگهبان که رئیس و فقهای آن از طرف رهبر تعیین شده‌اند، تایید شوند. بدین شیوه رای مردم در انتخابات مجلس خبرگان کمترین تاثیر را دارد. وظیفه مردم (تنها) رای دادن به منتخبین شورای نگهبان است.

طبق اصل دوازدهم قانون اساسی ایران دین رسمی ایران اسلام و مذهب رسمی شیعه اثنی عشری است و این اصل الی الابد و غیر قابل تغییر است. بنابر این اصل تنها کسانی میتوانند به عنوان مقامهای رسمی و تعیین کننده کشور که در نمودار بالا آمده‌است تعیین یا انتخاب شوند که پیرو این مذهب و ولایت مطلقه فقیه باشند. از اینرو پیروان مذاهب دیگر و بخشی از مذهب شیعه و شیعیان اثنی عشری نیز که به ولایت فقیه اعتقاد ندارند، از حق تعیین و انتخاب شدن محروم هستند.

آیت الله خمینی در این باره میگوید: "من صد درصد موافق شورای نگهبان هستم. به نظر من این نهاد باید قوی و دائمی باشد. من باید بگویم که من با دانش و دقت فقها و قضات شورای نگهبان را انتخاب کرده‌ام. بسیار مهم است که مقام و موقعیت آنها مورد احترام قرار بگیرد و ادامه داشته باشد. شورای نگهبان که وظیفه‌اش حفظ ارزشهای اسلامی و قانون اساسی است از طرف من تعیین شده است."

مجلس شورای اسلامی

قانون اساسی مشروطه سلطنتی که در سال 1906 به تصویب رسیده بود در فوریه 1979 بدنبال انقلاب خلقهای ایران لغو شد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدنبال همهپرسی ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ که مردم کردستان آنرا تحریم کردند، مورد تصویب

و در ۳ دسامبر ۱۹۷۹ مورد اجرا قرار گرفت. این قانون در ۲۸ جولای ۱۹۸۹ در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی اصلاح شد.

۲۹۰ عضو مجلس شورای اسلامی میتوانند قوانینی را برای تصویب پیشنهاد کنند، لیکن به شرط اینکه پیشنهاد لایحه پیشنهادی مورد طرح به امضاء حداقل پانزده نماینده مجلس رسیده باشد. همه لوایح پیشنهادی به مجلس بایداول به تصویب هیئت وزیران رسیده باشد. مجلس شورای اسلامی نمیتواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور مغایرت داشته باشد. همه قوانین مجلس باید از طرف شورای نگهبان تأیید شوند. طبق قانون اساسی رئیس جمهور و معاونان او، و وزیران به اجتماع یا به صورت انفرادی حق دارند در جلسات علنی مجلس شرکت کنند. شرکت هیئت دولت در مجلس تنها یک حق و نه وظیفه است.

مجلس شورای اسلامی میتواند تصویب دائمی اساسنامه سازمانها، شرکتهای، موسسات دولتی و وابسته به دولت را به کمیسیون های ذیربط واگذار کرده یا اجازه تصویب آنرا به دولت بدهد. مصوبات دولت نباید با اصول و احکام مذهب رسمی کشور مغایرت داشته باشد. مجلس شورای اسلامی با وجود اختیاراتی که در قانون اساسی برایش تعیین شده و قوه مقننه کشور خوانده میشود، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد.

دموگرافی مردم ایران

در حدود نیمی از جمعیت هشتاد ملیونی ایران فارس زبانند. دیگر ملل تشکیل دهنده ایران عبارتند از ترکهای آذری، کرد، عرب، ترکمن، بلوچ (تصویر شماره ۱). کشور کثیرالملله و کثیرالفرهنگ ایران عملاً تحت حاکمیت فارسهاست. ملیتهای غیر فارس ساکن ایران توسط دولت مرکزی مورد تبعیض و سرکوب قرار میگیرند.



تصویر شماره ۱: ملل و اقوام ساکن ایران

دین رسمی کشور شیعه اثنی عشری است که مذهب اکثر مردم فارس زبان است. زبان رسمی و "مشترک" فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون فارسی رسمی و کتب درسی باید به این زبان و خط باشد.

تبعیضات مضاعف دولت مرکزی علیه مناطق تحت سکونت ملیتهای غیر فارس را میتوان در نرخ بیکاری، کمبود امکانات تحصیلاتی و مسکونی و عدم توسعه اقتصادی این مناطق مشاهده کرد. برغم اینکه قانون اساسی بعضی حقوق ابتدایی را چون حق استفاده از زبانهای "محلی و قومی" در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در "کنار زبان فارسی" برای ملل غیر فارس به رسمی شناخته است (اصل پانزده قانون اساسی)، اما دولت مرکزی عملاً سیاست فارسیزده (تبدیل به فارس کردن) و شیعه کردن ایران را تعقیب میکند.

سلطه فارسیها

فارسیها با فرض اکثریت نسبی در ایران، عملاً حاکم بر همه پایه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور بوده و خود را صاحبان اصلی ایران، تاریخ و فرهنگ و سنن و محافظان فرهنگ و مرزها و تمامیت ارضی آن میدانند. برغم اینکه نسبت به همه جمعیت ایران در اقلیت قرار دارند، ولی دارای حاکمیت اصلی در دولت مرکزی میباشند (جدول شماره ۱). چه در دوران حاکمیت سلطنتی و چه در دوران حکومت جمهوری اسلامی ایران، منافع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ملت فارس همواره در مرکز توجهات حاکمیت قرار داشته است. استانهایی که اکثریت مردم آن فارس زبان هستند، توسعه‌یافته‌ترین استانهای ایرانند. همچنین رادیو تلویزیون ایران جز مواردی اندک که بعضی برنامه‌ها به زبان ملیتها و یا به گفته حاکمیت "زبان اقوام محلی پخش میشود" همه برنامه‌های آن به زبان فارسی پخش میشوند.

ملتها و گروه‌های قومی	درصد تخمینی از جمعیت ایران	دین	درصد کل جمعیت ایران
فارسی	50-35%	مسلمان	98% (تیمه 75 تا 80 درصد، نیمی 20 تا 25 درصد)
ترکهای آذری	25-30%	دیگر ادیان (زرتشتی، یهودی، مسیحی، و بهایی)	2%
کرد	14-16%	زبان	درصد مردم به این زبان حرف میزنند
عرب	5-7%	فارسی و لهجه‌های فارسی	55%
ترکمن	2-5%	ترکی و لهجه‌های ترکی	25%
بلوچ	5-7%	کردی	14%
گیلکی و مازندرانی	6	بلوچی	2
بقیه	2	عربی	4

جدول شماره 1: ملل، اقوام، زبان و ادیان ساکن ایران

طبق قانون جمهوری اسلامی، پیروان ادیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی تنها اقلیتهای دینی هستند که به رسمیت شناخته میشوند و در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و بهاییان که شمار قابل توجهی از اقلیتهای دینی ایران را تشکیل میدهند در قانون اساسی ایران به رسمیت شناخته نمیشوند و حق انجام مراسم دینی خود را ندارند. قوانین جمهوری اسلامی آنها را حتی به عنوان جز کوچکی هم در اصل پانزدهم اقلیتهای ملی و زبانی به رسمیت نمیشناسد.

از همان بدو تاسیس جمهوری اسلامی ایران، حکومت اسلامی مخالف تحقق حقوق سیاسی و فرهنگی خلقهای تشکیل دهنده ایران بود. همزمان با سرکوب جنبشهای مردم بلوچ و ترکمن، آیت الله خمینی رهبر جمهوری اسلامی در 28 مرداد 1358 با فرمان جهاد جنگی سراسری را علیه مردم کردستان آغاز کرد. فرمان دینی آیت الله خمینی موجب داوطلب شدن مردم زیادی از مناطق شیعه نشین برای جنگ در کردستان شد که در سالهای نخست سبب کشته شدن دهها هزار نفر از ملت بی دفاع کرد و مردم ایران و ویرانی دهها روستای کردستان شد.

ناسیونالیزم فارس

"میشل هتچر" ناسیونالیزم دولت- ملت را ناسیونالیزمی تعریف می کند که به منظور تشکیل دولت فرضی مناطق و اقوام

دیگر را در خود جذب یا حل میکند. ناسیونالیسم دولت - ملت با حرکات و برنامه آگاهانه قوانین و مقررات کشور را در جهت هم‌رنگ کردن فرهنگی و زبانی هموار میکند. به گفته مایکل هتچس، ناسیونالیسم دولتی به عنوان ناسیونالیسمی که برای تشکیل یک کشور مشخص در تلاش است فرهنگها و زبانهای قلمرو یک کشور را در یک فرهنگ ادغام کند. به عقیده وی این عمل نتیجه تلاش آگاهانه حاکمان مرکزی است، برای اینکه یک جمعیت چند فرهنگی را به یک فرهنگ واحد جهت ایجاد دولت نیرومند مرکزی تبدیل کند.

در سراسر قرن هجدهم ایران کشور واحد و یک پارچه‌ای نبوده است. شکست ناسیونالیسم فارس در این است که نتوانسته‌است وجود اقوام و ملل دیگر را در داخل دولت ایران تحمل کند و در تلاش در راه فارس‌ساز کردن این مناطق زبانی و فرهنگی به اهداف خود نائل نیامده‌است.

به‌همراه تلاشهای حکومت مرکزی در اوایل قرن بیستم تلاشهای دیگری برای گسترش تسلط دولت بر تمامی ایران، نوع گفتمان ناسیونالیسم حکومت پهلوی برای هویت ایرانی، گسترش و تحمیل فرهنگ فارسی بر دیگر ملل و اقوام تشکیل دهنده ایران و به انحصار سلب هویت ملل دیگر چون کردها، آذربایجانیها، بلوچها، اعراب، گیلانی و مازندرانی‌ها در حال انجام بود. ناسیونالیسم ایرانی بر عکس ناسیونالیسم اروپایی به‌جای کنار آمدن با تنوع فرهنگی سعی در حذف و انحلال آنها در فرهنگ فارسی کرد. بر عکس دولتهای ملی اروپایی سلطه فارسها هیچ فضایی را برای توسعه فرهنگ و زبان دیگر ملل ساکن ایران باز نگذاشت و هرگونه تلاش برای گسترش فرهنگهای غیر فارس با سرکوب دولت مرکزی روبرو شد. سیاستهای دولت مرکزی جهت آسیمیلیسیون دیگر خلقهای ایران موجب واکنش اقوام و بویژه کردها شد. به همین خاطر نیز بعد از پایان جنگ جهانی دوم حکومت مرکزی با بکارگیری مدرنترین سلاحهای سبک و سنگین از طرق هوایی و زمینی به سرکوب بلوچستان، آذربایجان و کردستان پرداخت.

به عقیده میشل هجر: "ناسیونالیسمی منطقه‌ای زمانی رشد میکند که در یک کشور چند ملیتی و چند قومی، دولت مرکزی بخواهد همه اقوام و ملل را در یک قوم ادغام دهد." این نوع ناسیونالیسم از طرف کسانی که در پی تاسیس دولت ملی هستند پشتیبانی میشود.

سعی دولت مرکزی برای ادغام کردن فرهنگهای دیگر ایران در فرهنگی فارسی باعث بروز بحران هویتی در کشور و ترس از "تجزیه" ایران شد. چراکه فشارهای دولت مرکزی بر نواحی غیر فارس سبب خشم این مردم از دولت مرکزی و مقاومت در برابر برنامه‌های حکومتی بود. این سیاست البته که سبب ایجاد نیروی گریز از مرکز از طرف دیگر خلقهای تشکیل دهنده ایران بود و بدین خاطر یکپارچگی ایران همیشه دست خوش چالش است.

مسئله ملی در ایران

مسئله ملی در ایران، مسئله انکار به هویت ملل و اقلیتهای قومی دیگر از طرف دولت مرکزی و عظمت انحصار طلبان ملت حاکم است. این رابطه انکار و مقاومت از بدو تشکیل دولت مدرن در ایران تا به امروز همچنان ادامه دارد.

هویت تنها تعریف یک شخص یا جمع بزرگتر نیست. بلکه هویت عبارت از تعریف حقوق، آزادیها و تعهدات فردی یا جمعی درون یک جامعه است. ماهیت مسئله ملی در ایران بستگی زیادی به این دارد که چه کسی هویت ملل تشکیل دهنده ایران را تعریف میکند. مسئله هویت مسئله حقوق ملی و هویت ملی است.

مسئله هویت ملی باید در چهارچوب یک مسئله حقوقی-سیاسی در درون دولت ایران که قانون اساسی کشور متبلور آن است، در نظر گرفته شود. در قانون اساسی 1905 ایران عدم تجانس قابل توجهی بین شرایط شهروندی و شرایط حاکمیت سیاسی دیده میشود. در حالی که حاکمان و انحصار طلبان حاکمیت ایران را اراده جمعی مشترک مردم ایران میخوانند، ولی عناصر حقوق شهروندی تنها در چهارچوب هویت فارسی تعریف شده‌است. این رابطه بین حاکمیت، امنیت ملی و شهروندی در ایران به لحاظ نظری بدان معنی است که مثلا کردها میتوانند در روند سیاسی به عنوان شهروندان ایرانی در صورتی شرکت کنند که آماده باشند جنبه‌های خاص یا عناصری از هویت خود را انکار کنند. تا زمانیکه هویت مردم ایران انکار شود روند سیاسی در ایران نمیتواند دمکراتیک باشد حتی اگر انتخابات آزاد در کشور برگزار شود.

طبق اصل دوازدهم قانون اساسی ایران، دین رسمی ایران اسلام و مذهب شیعه جعفری اثنی عشری است و این اصل الی الابد و غیر قابل تغییر است. قانون اساسی ایران نه در زمان سلطنت پهلوی و نه در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی اقلیتهای ملی و قومی را برسمیت شناخته و نمی شناسد. تنها اقلیتهای دینی هستند که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برسمیت شناخته شده‌اند. همه قوانین جمهوری اسلامی ایران با توجه به این اصل قانون و شرایط جمهوری اسلامی تنظیم و تصویب شده‌اند. از همین رو میتوان گفت که قوانین و مصوبه های مجلس شورای اسلامی شامل ایرانیان سنی مذهب نمیشود.

همانگونه که در بالا اشاره شد این دو شرط یعنی شهروندی و حاکمیت ملی در دوران حکومت پهلوی و و نیز شرایط اصل 12 و 13 قانون اساسی جمهوری اسلامی از لحاظ سیاسی قابل تامل است. چرا که دولت را قادر می سازد هرگونه تلاش برای بیان هویت ملی و قومی دیگر ملل و اقوام تشکیل دهنده ایران یا هرگونه تلاش برای برسمیت شناختن و احترام به حقوق ملی و آزادی در ایران، به عنوان زیر سنوال بردن حاکمیت سیاسی و به بهانه حفظ تمامیت ارضی ایران قلمداد کرده و این خواستهارا سرکوب کند. وقتی مسئله‌ای به آسانی به مسئله حاکمیت ملی ربط داده شود به آسانی میتواند تحت همین عنوان از صحنه سیاسی روزانه داخلی کشور به حاشیه رانده شود. دولت ایران همیشه قادر است که مسئله ملی در ایران را به یک مسئله امنیتی تبدیل کرده و بدین شیوه بلفور آنرا از روند سیاسی دولت خارج کرده و با استفاده از نیروی نظامی و سرکوب مسئله را به تهدید دولت و تمامیت ارضی کشور تحریف کند. مسئله ملی در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی بخاطر رفتارهای سیاسی و اقتدار مذهبی پیچیده‌تر از چهارچوب حقوقی- سیاسی است. در قانون جمهوری اسلامی دو مفهوم متضاد و در تقابل با هم در رابطه با حاکمیت وجود دارد. یکی حاکمیتی است که از اراده مردم ایران گرفته شده که در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده‌است، و دیگری مفهوم نهادهای امامت الهی است که در ولایت فقیه تبلور یافته‌است، تا به عنوان نماینده امام زمان شیعی حاکمیت و رهبری امت اسلامی را تا ظهور وی بعهده بگیرد. این تعریف غلبه زندگی "فقیه" را به عنوان منبع عالی از اقتدار و مشروعیت که اراده مطلق تعریف مرزهای قدرت سیاسی و چارچوب حقوقی سیاسی از رفتار دولت است.

مسئله ملی در ایران از بدو تاسیس رژیم جمهوری اسلامی در سال ۱۹۷۹ رژیم را بویژه در کردستان به چالش کشیده است. در برخورد با مسئله ملی این پیچدگی قانون اساسی جمهوری اسلام است که به شیوه دو واحد همگرا و در بسیاری موارد متحد علیه مسئله ملی در ایران موضعگیری میکند. اعلام جهاد آیت الله خمینی علیه مردم کردستان در واقع هیچ ربطی به مسئله حاکمیت ملی یا حاکمیت خدا از راه نماینده‌اش نداشت. این سیاست تنها در جهت گسترش حاکمیت زبان فارسی و تحلیل ملل و زبان دیگر در زبان و فرهنگ فارسی میباشد. بحران کنونی در ایران نتیجه خواست مردم برای دموکراسی و تاسیس حکومتی دموکراتیک و مخالفت محافظه کاران با ابتدایی ترین خواسته‌های این ملل میباشد.

بحران کنونی ایران ریشه در تلاش مردم برای دموکراتیزم کردن دولت و بنیان جامعه مدنی و مخالفت و واکنش تند دولت ایران در برابر خواست مردم دارد. بحران سیاسی- اجتماعی موجود در طول تاریخ ایران بیسابقه است؛ مخالفت با جمهوری اسلامی ایران یک خواست سراسری مردم و خواست دموکراتیزم کردن به یک ارزش مشترک مردم تبدیل شده‌است. در ایران کثیرالمله جامعه مدنی نمیتواند مفهومی داشته‌باشد، اگر به تفاوت‌های ملی، قومی و فرهنگی احترام گذاشته نشود و حقوق سیاسی و مدنی این تنوع فرهنگی برسمیت شناخته نشود.

ملت سازی در ایران تا هنگامی که بر اساس ایده تحمیل فرهنگ و ملیت فارس بر دیگر ملل ادامه داشته باشد، محکوم به شکست است. بدون حل مسئله ملی در ایران و برسمیت شناختن تنوع ملی- فرهنگی کشور، دموکراسیزاسیون در ایران امری بعید بنظر میرسد.

از مسائل مهم مرتبط با مسئله ملی یافتن ریشه های مسئله ملی است. تحقیقات نشان داده است، که عوامل به وجود آمدن مسائل ملی- قومی در کشوری نسبت به کشوردیگر متفاوت میباشد. در رابطه با مسئله ملی در ایران تفاوت‌های فرهنگی موجود بین تشکیل دهندگان آن، اختلافات مربوط به ملت‌های همسایه به دلایل تاریخی و سیاسی، تقسیم نابرابر امکانات اقتصادی، تمرکزگرایی شدید و ابتکار عمل در دست یک ملت و یک زبان و رسمیت داشتن صرفاً یک مذهب از دین اسلام، تحمیل نوعی خاص از حکومت بر مردم ایران، استعمار داخلی و ناسازگاری نظام سیاسی ایران با روند جهانی شدن از دلایل اصلی مسئله ملی در ایران به حساب می آیند.

یکی از بزرگترین چالشها قبل از حل مسئله ملی در ایران اذعان قدرت مرکزی به وجود مسئله ملی و چند ملیتی بودن آن است. همان مسئله در رابطه با بخش عمده ای از نیروهای سراسری و نیروهایی که خود را سراسری میخوانند قابل پیش بینی است. به همین علت است که یافتن راه حل مشترکی در باره ایران مقرون به مطلوب نمیشود. در ایران هر چند که عملاً گامی در این راستا برداشته نشده است، اما به صورت تئوریک در مورد تقسیم آن به ده مرکز جغرافیایی- اداری بحث شده است. همه نیروهای اپوزسیون که اکثراً نماینده شونیسیم غالب هستند، غالباً طرفدار تقسیم قدرت اداری اند و حق به قول آنها "اقوام" ایران را برای تحصیل به زبان قومی خود به رسمیت می شناسند. از نظر تئوریک دو شیوه تقسیم کردن "اقتصادی" و "ساختاری" برای حل مسئله ملی به نظر می رسد. شیوه اول حفظ تعادل ملی با تقسیم امکانات اقتصادی میان ملت‌ها یا اقلیتهای ساکن کشور میباشد. شیوه ساختاری در پی آن است که تغییراتی در سیستم سیاسی به صورت فدرالی، استقلال منطقه ای و یا نظام انتخابات به وجود آورد.

مسئله ملی را در ایران باید به صورتی کلیت و با مد نظر قرار دادن طرفهای ذی نفع مرتبط با ملت های ساکن ایران حل کرد. سازوکارهای ابتدایی حل مسئله ملی و قومی در ایران عبارتند از: استقلال سیاسی و فرهنگی، حق استفاده از زبان مادری، اذعان به چند ملیتی بودن ایران و اجازه مشارکت آزادانه در زندگی سیاسی و اجتماعی کشور، وجود قانونی که در آن ملت‌های تشکیل دهنده ایران دارای حق برابر باشند. همه موارد مذکور را می توان در قانون نوشت، اما آنچنان که در صد سال گذشته مشاهده شده با وجود یک قدرت مرکزی که اقتصاد کشور را در انحصار خود دارد و رابطه آن با ملت همانند رابطه مالک و مملوک است، هیچ ضمانتی وجود ندارد که حتی اگر قوانینی تدوین شود که مشمول سازوکارهای بالا باشند به حقوق ملت های ایران احترام گزارده شود. به همین خاطر است که غیرمتمرکز نمودن نظام حکومتی در ایران و فدرالیزه کردن سیستم سیاسی آن تنها راه قابل تصور برای حل مسئله ملی در ایران و عدم تجزیه آن به نظری میرسد.

فدرالیزم چند ملیتی گامی جهت حفظ یکپارچگی ملل ایران

سیاست یک ملت، یک دولت در طول دهها سال گذشته نه تنها سبب زندگی هم آهنگ و سازگار ملت های ایران نشده، بلکه باعث عمیق شدن شکاف های اجتماعی، طبقاتی، اقتصادی، و فرهنگی تشکیل دهندگان این جامعه گردیده است. با مروری سریع می توان تنگناهای موجود در برابر استقرار یک نظام فدرال در ایران را در دو نکته خلاصه کرد. ۱. حکومت مرکزی ایران و فرهنگ سیاسی حاکم بر آن تابع نظام تمامیت خواه (توتالیتر) و حاکمیت قدرتمند مرکزی بوده و قدرت مرکزی را ضمانت یکپارچگی و دستیابی به "حقوق هم وطنان" قلمداد می کند. قدرت سیاسی حاکم و بخش اعظم شونیسیم حاکم با تکرر گرای (پلورالیزم) سیاسی بیگانه اند. به همین علت است که از فهم تفاوت بین تکرر گرای اجرایی (در عمل) و تجزیه کشور عاجزند. در ایران حفظ تمامیت ارضی مترادف با قدرت و حاکمیت نیرمند مرکزی انگاشته شده است.

۲. مخالفان (مخالفت؟) با فدرالیزم در ایران از طریق مشاهده ی تفاوت فدرالیزم از پایین به بالا می باشد، که به صورت اتحاد چند کشور مستقل است و فدرالیزم از بالا به پایین که در آن دولت مرکزی متعهد می شود حاکمیت خود را بین چند قدرت محلی تقسیم کند و قدرت مرکزی واحدی را تشکیل دهند، خود را پنهان ساخته و در نتیجه ملت‌های تحت سیطره را به تجزیه طلبی متهم می کنند.

مشکل اصلی در ایران فارغ از وجود حکومتی دیکتاتور، عدم درک امروزی از شیوه های تقسیم قدرت در میان تشکیل دهندگان جامعه مذکور و عدم اذعان به چند ملیتی بودن این کشور از طرف مخالفان است.

دمکراسی چند ملیتی

دولتهای کثیرالمله در حال توسعه که مراحل ابتدایی دمکراسی را پشت سر می گذارند، با دو چالش عمده روبه‌رو میباشند: اول آنکه، علیرغم چند ملیتی و چند فرهنگی بودن کشورهای مذکور، جهت تداوم زندگی مشترک نیازمند یکپارچگی و یکنواختی کشور به سان واحدی متحد و کارآمد سیاسی میباشند. دوم آنکه ملت‌های تشکیل دهنده کشورهای مذکور و واحد های سیاسی متفاوت خواهان به رسمیت شناخته شدن و توجه به تفاوت‌هایشان هستند. عمق مسائل ملی در ایران که حل نشده باقی مانده اند از یک سو و ناسیونالیسم تنگ نظری شونیسیم از سوی دیگر نمایان کننده وجه دیگری از نیرومندترین مخالفان تشکیل سیستم دمکراتیک در ایران هستند.

دموکراسی چند ملیتی همانند اغلب پدیده های سیاسی نیازمند ریز بینی بیشتری است. دموکراسی چند ملیتی سیستمی سیاسی است، که حداقل از دولت تشکیل شده است. دموکراسی چند ملیتی چهار ویژگی دارد:

۱. برخلاف دموکراسی مبتنی بر یک ملت، دموکراسی چند ملیتی از یک قانون یکپارچه تشکیل شده که معترف به چند ملیتی بودن آن کشور است.

۲. مردم و نمایندگانشان از طریق حکومت محلی خود و دولت چند ملیتی مرکزی در نهادهای سیاسی مشارکت می کنند.

۱. ملل و کشورهای چند ملیتی دارای قانون دموکراتیک کارآمد هستند. قانونی بودن حکومت ملی و چند ملیتی منوط به ارزشهای قانونی سیاسی و حقوق قانونی دموکراتیک و معاهدات بین المللی میباشد.

۲. دموکراسی چند ملیتی، چند فرهنگی است.

هر دو حکومت ملی و دولت چند ملیتی از افراد، فرهنگ های گوناگون، زبان، دین، و اقلیتهای ملی و قومی متفاوت تشکیل شده اند. به طور خلاصه دموکراسی چند ملیتی، دموکراسی سنتی و یک ملیتی نیست که ملت خواهان حقوق گروه در چارچوب قدرت مرکزی باشند، بلکه ترکیبی از دو یا چند ملت دارای حق برابر هستند، در قالب یک کشور مشترک. دموکراسی چند ملیتی به سان پدیده ای متفاوت و نو از سیستم دولتی ممکن است در ایران بعید به نظر برسد؛ بالاخص چنانچه که قبلاً اشاره شد، این امر مربوط به مشکل شناسایی واژه ملت و فهم مشترک از چند ملیتی بودن ایران است. دموکراسی چند ملیتی به عنوان پدیده ای نوین در عرصه سیاست، با مخالفت حافظان وضع موجود و طرفداران دولت نیرومند مرکزی روبه روست. یک دموکراسی قانونی چند ملیتی ضد اصول سیستم حکومتی و هژمونی یک ملت و ایدئولوژی است.

در کشورهای چند ملیتی، ناسیونالیسم تنگ نظر و شوونیسم نیروی اصلی به تاخیر انداختن استقرار سیستم دموکراتیک و فرآیند دموکراتیزاسیون کشور و استقرار دموکراسی چند ملیتی میباشد. تفسیر آنها از دموکراسی عبارت است از اعطای برخی حقوق محدود به افراد، آنهم به نحوی که در استوار منطبق بر شیوه ای جامع و حفظ یکپارچگی کشور نمیباشد تا بتواند از تجزیه و مصائب و مشکلات عدیده مردم جلوگیری نماید. با این حال ملی گرایی و دموکراسی در انقلاب کبیر فرانسه همانند یک ایدئولوژی به هم پیوند خورده اند، هر دو در حاکمیت سیاسی، حق مشارکت در فرآیندهای سیاسی- اجتماعی مشترک اند. موارد متمایز کننده ای این دو از هم در محتوای بحث قرار دارند. دموکراسی نظامی قانونی است که در آن اصول سیاسی، شیوه مشارکت، یکسانی سیاسی شیوه ی دستیابی به قدرت مشخص شده است. ملی گرایی اساس قانونی خود را بر مبنای قدرتی مورد بررسی قرار می دهد که ملت به وجود می آورد. در کشور ایران، ناسیونالیسم ملل تحت سلطه می تواند موجبات آبادانی و سازندگی در تشکیل یک نظام دموکراتیک را فراهم آورد.

مختصراً تشکیل یک نظام دموکراتیک و با ثبات در ایران دیکتاتورزده وظیفه ای بس سنگین مینماید، ولیکن ناممکن نیست. خطر دموکراسی بر مبنای اکثریت مطلق برای کشور چند ملیتی چون ایران، دور شدن اقلیتهای ملی و ملتهای کوچک از قدرت و در نهایت استعمار این ملتها به شیوه ی دموکراتیک است. (درست همان چیزی که در حکومت در سالیان بعد از 2001 در افغانستان واقع شد. یار) رد دموکراسی بر مبنای اکثریت مطلق به معنای رد کردن ارزشهای دموکراسی نیست. علت حمایت از دموکراسی وابسته به چند ملیت حمایت از استقرار نظامی سیاسی در ایران است که در آن عناصر تشکیل دهنده جامعه با وجود تفاوت های عمیق اجتماعی و ملی به حداقلهای خود دست یابند. فدرالیسم یکی از شیوه های اداره کشوری چند ملیتی مانند ایران است که در آن تفاوتها و نیاز مندیهای ملی و منطقه ای در چارچوب یک حکومت محلی دموکراتیک و همچنین دولت دموکراتیک مرکزی در نظر گرفته شده است.

فدرالیسم چند ملیتی عبارت است از تلاشی که علاوه بر حفظ اتحاد مطلوب ملل گوناگون و متفاوت میتواند آنها را در چارچوب یک کشور واحد گرد هم آورد.

بنیان های فدرالیسم چند ملیتی

برای بحث در مورد فدرالیسم چند ملیتی، لازم است تفاوت‌های بین فدرالیسم چند ملیتی و فدرالیسم یک ملیتی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

دولتی چند ملیتی است که:

۱. در دولت بیش از یک منطقه از لحاظ تقسیم زبانی وجود داشته باشد و آن زبان در منطقه فدرال خود اکثریت زبانی را داشته باشد.

۲. احزاب و سازمان‌های سیاسی آن منطقه فدرال در تلاش برای دستیابی به حاکمیت سیاسی، خودمختاری و استقلال یا دستیابی به حقوق فرهنگی ساکنان منطقه مذکور باشند.

با توجه به ویژگی‌های بالا، کشورهای فدرال و دمکراتیک جهان کانادا، اسپانیا، بلژیک و هندوستان دارای دولتهای دمکراتیک چند ملیتی هستند. کشورهای آمریکا، استرالیا، اتریش، آلمان، آرژانتین و برزیل کشورهای هستند که علیرغم وجود مردمان اصیل و مناطق فدرال براساس فدرالیسم یک ملیتی استقرار یافته‌اند. نظام‌های فدرالی جهان را می‌توان به فدرال "مستقران" و فدرال "نامستقران" تقسیم کرد. در قانون کشورهای هم‌چون آمریکا، آلمان، استرالیا، سوئیس، آرژانتین و برزیل هر کدام از حکومت‌های فدرالی دارای حق و وظیفه‌هایمانند هستند، در حالی که در سیستم‌های فدرالی "نامستقران" تدوین قانون کشور در راستای همزیستی مسالمت‌آمیز حکومت‌های فدرال است، و برخی از مناطق فدرالی دارای حق بیشتری می‌باشد. برای نمونه در سال 1876 در تدوین قانون اساسی کانادا بر آن شدند که اگر کانادا تبدیل به یک حکومت فدرالی شود قسمت شمالی آن که انگلیسی‌زبان و قسمت جنوبی آن یعنی فرانسوی‌زبانان بهتر می‌توانند با هم ترکیب شوند. بنیانگذاران قانون اساسی کانادا به جای طرح ریختن یک نظام مستقران فدرالی، به منظور حفظ یکپارچگی کشور و در راستای ادغام جامعه فرانسوی‌زبان و انگلیسی‌زبان، ناحیه‌ی کبک را که فرانسوی‌زبان است دارای حقوق بیشتری در قانون اساسی کانادا کردند.

بعد از خاتمه رژیم فرانکو در اسپانیا، نظام سیاسی اسپانیا براساس فدرالیسم چند ملیتی نامستقران بنا شد. قوانین آن کشور به صورتی تدوین شده است که نواحی کاتالونیا و باسک از آزادی عمل (خودمختار) بیشتری نسبت به دیگر نواحی برخوردار هستند. بعد از اصلاحات جهت استقرار سیستم فدرالی، نواحی فدرال به منظور دستیابی به حقوق فدرالی خویش با مرکز به مذاکره پرداختند. معاهده "اتونومی" (خودمختاری) که میان برگزیدگان حکومت مرکزی و برگزیدگان نواحی فدرالی امضا شد، بعدها در هر کدام از نواحی مستقل به صورت مجزا به رفراندوم گذاشته شد. همه نواحی فدرال به باسک و کاتالونیا رأی مثبت به قانون جدید فدرالی دادند.

تدوین‌کنندگان قانون اساسی اسپانیا بر آن بودند که اگر نواحی کاتالونیا و باسک از حقوق بیشتری جهت حفظ زبان خود برخوردار باشند یکپارچگی کشور بیشتر حفظ خواهد شد. (برعکس در افغانستان شونیسیت‌ها بدین عقیده‌اند، که حتی آزادی نیز باعث تجزیه کشور میگردد؟/پار) این معاهده می‌بایست در قانون گنجانیده می‌شد تا در دادگاه فدرال و دادگاه‌های بین‌المللی از مفاد آن حراست شود. هندوستان بعد از استقلال در رابطه با حقوق اقلیتها دچار یک بحران داخلی شد. در آن زمان حداقل 15 زبان متفاوت با حداقل 10 میلیون متکلم به هر زبان و همین‌طور اقلیت مسلمان (که اکنون قریب به 120 میلیون نفر است) در آن سرزمین زندگی می‌کردند. هندویسم علی‌رغم تلاش فراوان موفق نشد که هندوستان را در چاقوب یک اندیشه سیاسی و اجتماعی بگنجانند.

به منظور جلوگیری از تجزیه کشور در سال 1947-48 نظام هندوستان تبدیل به فدرالی شد که در آن هر کدام از نواحی فدرال دارای حقوق "گسترده" در قانون اساسی کشور شدند. طبق آن قانون که زبانهای هندوستان را به رسمیت می‌شناخت از سال 1965 دوباره همه اقلیت‌های هندوستان براساس گستره زبانی تقسیم شدند و بدین ترتیب در هندوستان مرزهای زبانی و سیاسی برهم منطبق شدند. این طرح ریزی گسترده در بزرگترین کشور فدرال جهان به صورتی دمکراتیک، هندوستان را تبدیل به بزرگترین کشور دمکرات جهان کرده و نظام فدرالی چند ملیتی هندوستان اجازه‌ی تأسیس حکومتی جدید را در چارچوب حکومت‌های فدرالی و خارج از آن‌ها قرار می‌دهد.

همچنانکه در مطالب فوق اشاره شد، شیوه‌های گوناگونی فدرالی بعضی چارچوبها را برای محدود کردن نیروی قهریه به

کار میبرد. در کشورهای مبتنی بر فدرالیسم یک ملیتی هریک از حکومت‌های فدرال دارای کرسی همانند در حکومت مرکزی هستند. در کشورهای که فدرالیسم بر اساس رأی اکثریت یا حکومت "یک ملت" است، همه سیاست‌های کلی در سطح دولت مرکزی طرح و پایه‌ریزی می‌شوند، و در حکومت محلی اجرایی می‌شود. فدرال‌ها چنانچه گذشت، در نوع قدرت متفاوت هستند.

در طول تاریخ (ایران) حکومت‌های مرکزی سعی داشته‌اند قوانین موجود را به صورتی اجرا کنند، که ملت کرد کمترین امکان استفاده را از حقوق قانونی محدودی که در چارچوب آن حکومت‌ها امکان دسترسی به آنها بوده است، بدست آورده‌باشد. این تجربه‌ها دلیل قاطعی است برای آنکه ملت کرد در ایران فدرال آینده جایگاه خود را به صورتی مشخص کند که حاکمیت سیاسی داخلی خود را به دست آورده و دولت فدرال کردستان دارای قدرت قانون‌گذاری، سیاست‌های اجتماعی، محیط زیستی و نظام مالیاتی خود باشد. یکپارچگی ایران در طول صدها سال هم که بوده باشد نمی‌تواند دلیلی برای همگرایی ابدی ایران باشد. ممکن است ایران از لحاظ جغرافیای سیاسی متحد و منسجم بوده باشد، اما هیچ وقت از نظر ملی متحد نبوده است.

ملت کرد دارای تجارب متفاوت تاریخی، سیاسی و اجتماعی در رابطه با رفتار رژیم‌های ایران و برخورد حکومت‌های مرکزی با ملت کرد همانند برخورد استعمارگر با مستعمره است. به دلیل این سابقه تاریخی تلخ ملت کرد بسی سخت خواهد بود که نظام حکومتی را انتخاب کند که صلاحیت آن از طرف "اکثریت مردم ایران" تعیین شود. نقاط مشترک و متفاوت طرفداران فدرالیسم چند ملیتی را می‌توان بدین گونه تحلیل کرد: فدرالیسم چند ملیتی به دنبال تشکیل واحد سیاسی متحدی هستند که متشکل از ملت و زبان و نواحی گوناگون است. آرمان فدرالیسم چند ملیتی آن است که حداقل فرهنگ‌های ملی مردم ایران به رسمیت شناخته شوند، و چند ملیتی و چند فرهنگ بودن ایران تبدیل به اساسی قانونی و ابدی شود. طرفداران فدرالیسم چند ملیتی در تلاش هم زیستی حداقل دو ملت سهیم در یک سرزمین بوده و مخالف به هم چسبانیدن و حل کردن ملت‌های تشکیل دهنده کشور هستند. برای طرفداران فدرالیسم چند ملیتی طبیعی است که هر فرد دارای حس مهین پرستی باشد، یعنی حس وطن پرستی از یک سو نسبت به کشورش و از دیگر سو حس ناسیونالیستی برای زبان و فرهنگ ملی خویش را داشته باشد.

مخالفان فدرالیسم به ویژه فدرالیسم چند ملیتی، کشورهای یوگسلاوی، چکسلواکی، اتیوپی (که اریتره را از دست داد) و شوروی سابق را به عنوان نمونه‌های شکست خورده فدرالیسم چند ملیتی نام می‌برند. فدرالیسم در کشورهای چون صحرای مغرب، جنوب آسیا و جزایر کارائیب در آمریکای لاتین موفق نبوده است.

شکست فدرالیسم در این کشورها موارد مشترک فراوانی دارد که برای طرفداران فدرالیسم در ایران جای تأمل دارد:

۱. تحمیلی بودن: این کشورها و بخش‌هایشان مجبور به همزیستی و تشکیل واحد سیاسی متحد شده بودند، لذا باهم بودن این کشورها دلخواهانه نبوده است؛ بطور مثال تشکیل اتحاد جماهیر شوروی.

۲. فلسفه‌ی جمع‌آوری نیرو: آن کشورها نه دموکراتیک بوده و نه پیشینه‌ی دموکراتیک داشته‌اند. هنگامی که برخی از آن کشورها مشغول دموکراتیزاسیون بوده‌اند و نهادهای دموکراتیک در حال توسعه یافتن در آن کشور بوده‌اند، فرصتی مناسب برای جدایی و استقلال بعضی از آنها فراهم شده است. مانند استقلال بنگلادش از پاکستان، جدایی سلوونیا و کروآتیا از یوگسلاوی از این دست می‌باشند.

۳. فشار آوردن بر ملت‌های کوچک: این کشورها در رفتار و حل مسئله ملت‌های کوچک به طور کلی موفق نبوده‌اند و به جای در نظر داشتن حقوق اقلیت‌ها آنها را پایمال کرده و خواسته‌هایشان را سرکوب می‌نمودند. مسئله بین مالزی‌ها و چینی‌ها در مالزی مصداق این مورد است.

۴. مسئله تقسیم منابع: این کشورها از تقسیم درآمدهای دولت به صورتی مساوی و عادلانه امتناع کرده و بدین طریق شهروندان و سرزمین‌های فدرالی به نواحی درجه یک و درجه دو تقسیم می‌شدند. نمونه این مورد چکسلواکی می‌باشد.

۵. تلاش برای متمرکز نمودن قدرت: شکست فدرالیسم در این کشورها عمدتاً ناشی از تلاش برای تمرکز قدرت در مرکز و

متمرکز نمودن سیستم سیاسی بوده است. برای نمونه تلاش رهبران صربستان در یوگسلاوی برای دست گرفتن قدرت در این کشور از این دست میباشد.

تجارب یاد شده برای ملت‌های ایران و ملت کرد در ایران و شرق کردستان جای تأمل دارد. برای جلوگیری از تجارب کشورهای ذکر شده و به منظور موفقیت پروژه فدرالیسم چند ملیتی در ایران توجه به نکات زیر جزو الزامات کلیدی هستند:

۱. فدرالیسم باید باخواست ملت‌های تشکیل دهنده ایران به وجود آید نه بر مبنای خواسته‌های قدرت مرکزی.

۲. قانون فدرالیسم باید از طرف مردم انتخاب شود، بدین معنی که باید این حق را به ملت کرد داد که در فرآیند (آزاد) برای انتخاب کردن سیستم فدرال یا هر سیستم سیاسی دیگری که خواهان آن هستند شرکت کنند.

۳. سیستم فدرالی در ایران باید به صورت دموکراتیک باشد که در آن نهادها و دستگاه‌های دموکراتیک بتواند آزادانه کار و فعالیت دولت را تحت نظر قرار دهند. احزاب سیاسی آزادی کار و فعالیت را داشته باشند و تکثرگرایی سیاسی همانند یک اصل قانونی به تصویب برسد. حراست از حقوق بشر مانند یک وظیفه برای دولت مرکزی و دولت‌های محلی در قانون حکومت فدرال گنجانده شود. آزادی بیان و مطبوعات تضمین شود و در راه دستیابی به عدالت اجتماعی حداقلی سهم جنس دیگر (زن یا مرد) در ادارات دولتی و قضایی تعیین شود.

۴. پنج ملت اصلی ایران (فارس، آذری، کرد، عرب، بلوچ) درباره به رسمیت شناخته شدن و احترام به حق سرنوشت خلقها به توافق برسند و حق اقلیتهای قومی و مذهبی دیگر در قانون کشوری و قانون نواحی فدرال محفوظ باشد.

۵. منابع زیر زمینی ایران باید مالکیت ملی داشته باشد و هر کدام از نواحی به صورت مساوی و به تعداد ساکنان از آن بهره مند شوند.

تنها راه حل، اندیشیدن در مورد علل شکست کشورهای فدرال چند ملیتی نیست، بلکه توجه به موفقیت کشورهای موفق و بزرگ چند ملیتی همچون بلژیک، کانادا، هندوستان و سوئیس که دارای تاریخ طولانی در اداره نظام فدرالی هستند برای جنبش کرد دارای تجارب گرانمایی هستند.

۱. حکومت فدرال چند ملیتی قادر است با وجود واحد بزرگتر آرمانیهای بیشتری داشته باشد. در حالی که همه اقلیتهای و شهروندان دارای حق یکسانند، میل به همزیستی زیاد شده و تشکیل دهندگان حکومت فدرال بهای همزیستی را خواهند پرداخت.

۲. گفتن: دولت‌های فدرال اگر نتوانند برابری را برای همه نواحی فدرال تأمین کنند، برای آن که مانند یک حکومت دموکراتیک به بقای خود تداوم بخشند باید روال تقسیم قدرت را در پیش گیرند. در این فرآیند باید به نوبه خود حق همه ملت‌ها و اقلیتهای قومی و مذهبی در نظر گرفته شود.

هر کدام از راه حل‌های مذکور ممکن است نتواند در عصر اطلاعات و ارتباطات مانع تجزیه شدن کشوری فدرال شود، اما مدنظر قرار دادن هر کدام از آنها ابزاری است برای تحمل کردن فدرالیسم.

۳. فدرالیسم زمانی موفق می شود که نیروهای خارجی و کشورهای همسایه در امور داخلی کشور مداخله نکنند. نمونه این مورد در عراق و جنوب کردستان مشاهده می شود. مداخلات جمهوری اسلامی و ترکیه در امور داخلی این کشور یکی از دلایل اصلی بحران سیاسی و امنیتی در این کشور است. به همین خاطر است که شرط اصلی موفقیت فدرالیسم در ایران تثبیت فدرالیسم در عراق و حل مسئله کرد در ترکیه است.

۴. فدرالیسم چند ملیتی آنگاه قابل اطمینان است که دموکراتیک باشد. نمایندگان ملت‌های سهمیم و در نظام فدرال، اقلیتهای قومی و مذهبی از طریق معاهدات دموکراتیک می توانند با گفتگوی آزاد راه حل مشکلاتشان را بیابند و راه همکاری و توسعه را

هموار کنند. وجود بنیادهای لیبرال دمکرات و حقوق جامع باعث حفظ حقوق افراد شده و برای گروههای داخل کشور راه توسعه جامعه مدنی را هموار می کنند.

آن حکومتهای فدرالی که حقوق جوامع تشکیل دهنده مناطقی را به رسمیت می شناسند اجازه می دهند که اقلیتهای درون جامعه احساس امنیت کرده و بدین طریق زمینه همکاری همه اقشار فراهم می شود.

۵. سیستم های فدرالی داد گستر و دموکراتیک موفق تر از آن سیستمهای حکومتی خواهند بود، که براساس ترس و الزام با هم بودن شهروندان کشور و ملتها استقرار یافته اند. وعده های طرفداران حکومت مرکزی برای اولویت دادن به مسائل اقتصادی قبل از مسائل سیاسی و اجتماعی و آنچه آنها آن را "عدالت اجتماعی" می نامند، نمی تواند توجیهی باشد برای عدم استقرار جامعه ایی دموکراتیک و فدرال چند ملیتی. هندوستان، کانادا و سوئیس هنگام تأسیس دولت فدرال ثروتمند و غنی نبودند، اما فدرالیسم در طول تاریخ برای آن کشورها زمینه ی رشد و توسعه فراهم می کند.

نتیجه گیری

اغلب افراد با داشتن اشتراک در تعدادی از ویژگیها و احساسات ارتباط خود را متعلق به یک گروه از افراد بشری میدانند. از اینرو میتوانیم بگوییم که بسیاری یا اکثر افراد یک کشور چند ملیتی دارای حداقل یک هویت ملی هستند که از آن متولد شده اند که با دیگر بخشهای کشوری که در آن زندگی میکنند متفاوت است. فدرالیسم چند ملیتی بر اساس جغرافی- ملی میتواند نقش متعادل کننده بین نیروهای سیاسی و ملی، ماهیت طلبان ملی و مدنی برای حفظ وحدت ایران و کاهش درگیریهای ملی و قومی در داخل ایران را بازی کند. ملل غیر فارس ساکن ایران ایران اولین خلقهایی نیستند که خواهان نظام فدرالی می باشند و آخرین ملیتها هم نخواهند بود، که سیستم فدرال را به عنوان مناسبترین "انتخاب معاصر" برمی گزیند. 40% ساکنان جهان در نظام فدرالی به سر می برند. در بدترین حالت خود فدرالیسم می تواند پاسخی مناسب تر از همه انواع حکومت های مرکزی و حتی دمکرات تریشان هم باشد. برای مللی دارای تجربه و سرکوب شده ای چون کردها، ترکهای آذربایجان، اعراب، بلوچها و ترکمنها تعیین نوع فدرالیسمی که خواهان آن است اهمیتی حیاتی دارد، که این هم شرط پیشبرد خواسته های فدرالی ملل تشکیل دهنده ایران است.

خواست استقرار سیستم حکومت فدرالی نمی تواند در قالب یک شعار راه حل مسئله ملی و دمکراتیزاسیون در ایران باشد. به همین خاطر است که تلاش برای فراهم کردن زمینه ای درست جهت تشکیل سیستم فدرالی وظیفه ی امروزی جنبش دمکراتیک مردم ایران است. اولین گامهای تشکیل این زمینه، تلاش برای توسعه جامعه مدنی در مناطق ملی ایران همراه با ایجاد تغییرات در سیستم سیاسی و اجرایی است.

-----خاتمه-----